

لزوم توجه به قرائن عقلی منفصل در فهم مراد خدای متعال از ظاهر آیات با رویکرد پاسخ به شبهات

ababayi@rihu.ac.ir

علی اکبر بابایی / دانشیار گروه قرآن پژوهی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۰۲ - پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۶

چکیده

یکی از عوامل مؤثر در تفسیر قرآن و فهم مراد خدای متعال از ظهور آیات، قرائن عقلی است، قرائن عقلی دوگونه است: ۱. معرفت‌ها و معلومات بدیهی صارف از ظهور آیات که از قرائن عقلی متصل شمرده می‌شود. ۲. برهان‌های عقلی یا معلومات عقلی نظری که از قرائن منفصل آیات است. در تأثیر معلومات بدیهی در ظهور آیات و لزوم توجه به آن در تفسیر آیات اختلافی نیست، ولی در لزوم توجه به برهان‌های عقلی یا معلومات عقلی نظری در فهم مراد خدای متعال از ظهور آیات اختلاف است. گروهی آن را مسلم و مفروغ‌عنه دانسته‌اند و برخی در مخالفت با آن بر بی‌نیازی فهم ظواهر قرآن از علوم عقلی به وجوهی استدلال کرده‌اند. در این مقاله نخست با روش تحلیلی، لزوم توجه به معلومات عقلی نظری در فهم مراد خدای متعال از آیات با بیان سه مقدمه تبیین شده و سپس با روش «تحلیلی - انتقادی»، ادله مخالفان آن بررسی و به شبهات آنان پاسخ داده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ظاهر آیات، قرائن عقلی، معلومات بدیهی، معلومات نظری.

«ظاهر» در فرهنگ فارسی به «آشکار» معنا شده (ر.ک: معین، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۲۴۸) و در اصطلاح علم اصول فقه، لفظی است که دلالتش بر معنا آشکار باشد، به گونه‌ای که هر آگاه به زبان آن لفظ، آن معنا را بفهمد؛ ولی احتمال معنایی دیگری به صورت مرجوح و ضعیف نیز درباره آن داده شود و در نتیجه دلالتش بر آن معنای ظاهر، ظنی و راجح باشد (طوسی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۰۸؛ نراقی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۹۵؛ حیدری، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۷)؛ مانند دلالت «أَقِمْوُا الصَّلَاةَ» بر وجوب نماز که ظهور در وجوب دارد و هر کس آن را ببیند یا بشنود، از آن وجوب برپاداشتن نماز را می‌فهمد، اما احتمال اینکه از این امر، استحباب نماز اراده شده باشد منتفی نیست. می‌توان گفت: «ظاهر کلام» معنایی است که از عبارت کلام با توجه به مفاهیم عرفی کلمات و ساختار ادبی آن و قرائن متصل به آن آشکارا فهمیده می‌شود، هرچند احتمال دارد که مقصود گوینده معنای دیگری باشد. بر این اساس، منظور از «ظاهر آیات» در این مقاله نیز معنایی است که از عبارات آیات با توجه به مفاهیم عرفی کلمات و ساختار ادبی آن و قرائن متصل به آن آشکارا فهمیده می‌شود، هرچند ممکن است مراد خدای متعال معنای دیگری باشد. در عبارت آقابزرگ تهرانی در تعریف «تفسیر» که گفته است: «فالتفسیر هو بیان ظواهر آیات القرآن حسب قواعد اللغة العربیة» (آقابزرگ تهرانی، بی تا، ج ۴، ص ۳۳۲) از کلمه «ظواهر» همین معنا اراده شده است.

«قرائن» جمع «قرینه» است و در فرهنگ فارسی برای این واژه معانی متعددی ذکر شده؛ مانند: زوج، علامت، نشانه، و آنچه دلیل برای فهم مطلبی یا پیدا کردن مجهولی یا رسیدن به مقصدی باشد (همان، ص ۲۶۷). در اصطلاح، «قرائن کلام» به عواملی گفته می‌شود که با کلام ارتباط لفظی یا معنوی داشته و در فهم مفاد کلام و مراد گوینده مؤثر باشد، خواه پیوسته به کلام (قرائن متصل) و خواه گسسته از کلام (قرائن منفصل) و خواه از مقوله الفاظ و خواه از مقوله غیر الفاظ. به این عوامل از آن نظر «قرائن» گفته می‌شود که همراه با کلام بر مراد گوینده دلالت می‌کند.

چنان که در تعریف آمده، «قرائن» دو نوع است: قرائن متصل و قرائن منفصل و هریک از آن دو نیز یا لفظی است یا غیر لفظی. قرائن عقلی نیز که قسمی از قرائن غیر لفظی است دو نوع است:

۱. قرائن عقلی متصل که عبارت است از: معلومات عقلی بدیهی مرتبط با کلام و مؤثر در ظهور آن؛
 ۲. قرائن عقلی منفصل که عبارت است از: معلومات عقلی نظری مرتبط با کلام و مؤثر در تعیین مراد گوینده.
- در تأثیر قرائن عقلی متصل در ظهور آیات و لزوم توجه به آن اختلافی دیده نشده، ولی در نقش قرائن عقلی منفصل در فهم مراد خدای متعال از آیات و لزوم توجه به آن اختلاف است. از عبارات عالمان علم اصول فقه و برخی مفسران استفاده می‌شود که در فهم مراد خدای متعال از ظاهر آیات، لازم است به عنوان قرائن منفصل آیات، از جمله قرائن عقلی منفصل (معلومات عقلی نظری مرتبط با آیات) نیز توجه شود (ر.ک: مظفر، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۴۵ و ج ۲، ص ۱۳۸؛ خویی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۱۷ و ج ۵، ص ۲۰۴؛ همو، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۹۸؛ جوادى آملى، ۱۳۹۰، ج ۲۱، ص ۶۲۵).

ولی برخی با آن مخالفت کرده‌اند؛ از جمله نویسنده مقاله «بی‌نیازی فهم ظواهر قرآن از علوم عقلی» به وجوه متعددی بر متوقف نبودن فهم مراد خدای متعال از آیات بر توجه به معلومات عقلی نظری، استدلال کرده است (ر.ک: میرعرب، ۱۳۹۸، ص ۱۱۹-۱۴۳). از عبارات بسیاری از عالمان علم اصول فقه و برخی مفسران، به‌نظر می‌رسد که گویا اعتبار قرائن منفصل عقلی (معلومات عقلی نظری مرتبط با آیات) و لزوم توجه به آنها در فهم مراد خدای متعال از ظاهر آیات را مسلم، مفروغ‌عنه و بی‌نیاز از استدلال دانسته‌اند. نگارنده در برخی از آثار خویش در این باره به‌صورت فشرده سخن گفته است (بابایی، ۱۳۹۴، ص ۱۹۲-۱۹۳؛ بابایی و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۱۸۶)، ولی کتاب یا مقاله‌ای که در تبیین و اثبات لزوم توجه به آن در تفسیر آیات قرآن بحثی مستوفی کرده و به بررسی و نقد ادله یا شبهات مخالفان پرداخته باشد یافت نشد.

انگیزه نگارش این مقاله همین است تا در آن، نخست با روش تحلیلی، لزوم توجه به معلومات عقلی نظری در تفسیر قرآن و فهم مراد خدای متعال از ظاهر آیات تبیین و اثبات گردد و سپس با روش تحلیلی - انتقادی شبهات مخالفان بررسی و ادله آنان نقد شود.

لزوم توجه به معلومات عقلی نظری در تفسیر

برای تبیین و اثبات لزوم توجه به معلومات عقلی نظری در تفسیر قرآن و فهم مراد خدای متعال از ظاهر آیات، سه مقدمه بیان می‌شود:

الف) سیره عقلا در توجه به قرائن عقلی منفصل در فهم معنای کلام

انسان موجودی اجتماعی و ناگزیر از برقراری ارتباط با هم‌نوعان خویش است. یکی از ابزارهای پرکاربرد و مهم برای برقراری ارتباط انسان‌ها با یکدیگر و انتقال مطالب و مقاصدشان به همدیگر، الفاظ و عبارات است؛ به این صورت که الفاظ را بر پایه معنایی که از طریق وضع تعینی یا تعینی برای آنها پدید آمده، در چهارچوب قراردادهای عرفی و عقلایی ترکیب می‌کنند و عبارت‌هایی می‌سازند تا توسط آنها مطالبشان را به یکدیگر بفهمانند. استفاده انسان‌ها از الفاظ و عبارات برای انتقال مقاصدشان به یکدیگر روشن و بی‌نیاز از بیان است، ولی آیا انسان‌ها برای انتقال مطالبشان به یکدیگر فقط از الفاظ و عبارات استفاده می‌کنند یا الفاظ و عبارات را به ضمیمه وسایط دیگری که از آنها به «قرائن» یاد می‌شود، واسطه انتقال مطالبشان قرار می‌دهند و در صورت استفاده از عوامل دیگر، آیا فقط از امور متصل به کلامشان که از آنها به «قرائن متصل» یاد می‌شود بهره می‌گیرند؟ یا از امور منفصل که به آنها «قرائن منفصل» گفته می‌شود نیز استفاده می‌کنند؟ و در فرض استفاده از قرائن منفصل، آیا فقط از «قرائن منفصل لفظی» استفاده می‌شود یا از «قرائن منفصل عقلی» (برهان‌های عقلی و معلومات نظری) نیز استفاده می‌گردد؟

با مطالعه روش انسان‌ها در بیان مطالبشان برای یکدیگر و تفهیم مطالبشان به همدیگر، پی می‌بریم که هرچند گاهی انسان‌ها برای تفهیم مطالبشان فقط از الفاظ و عبارات بدون هر قرینه‌ای استفاده می‌کنند، ولی در بسیاری از موارد الفاظ و عبارات را به ضمیمه امور دیگر سبب انتقال مطالبشان قرار می‌دهند و از این‌رو در میان انسان‌ها با زبان‌های گوناگون، بحث «قرائن کلام» مطرح است و در همه زبان‌ها فراوان از آن یاد می‌شود؛ هم گویندگان و نویسندگان در بیان مطالبشان، کلام و عبارتشان را با ضمیمه قرائنی دلالت‌کننده بر مقصودشان قرار می‌دهند و هم مخاطبان کلام، مقصود صاحبان سخن را از کلام و عبارت آنان با توجه به قرائن به‌دست می‌آورند.

در استفاده از قرائن نیز روش انسان‌ها متفاوت است. دسته‌ای از آنان فقط از قرائن متصل بهره می‌گیرند و کلام آنان قرائن منفصل ندارد؛ به این صورت که سخن خود را درباره هر موضوعی با جمیع قیود و قرائن و تفصیل و بیان جزئیات یکجا و پیوسته به هم بیان می‌کنند. دسته‌ای از آنان از قرائن منفصل لفظی و عقلی نیز کمک می‌گیرند؛ به این صورت که گاه برخی موضوعات مهم را نخست به صورت کلی و سربسته مطرح می‌کنند و درباره اهمیت و آثار آن سخن می‌گویند و سپس در زمان و محل مناسب دیگری - البته پیش از زمان عملیاتی شدن آن - به تفصیل، به بیان اجزا و شرایط آن می‌پردازند؛ و گاه کلامی را که مدلول آن مردد بین چند احتمال است یا ظاهر در معنایی است که مراد آنان نیست بیان می‌کنند و برای تعیین مقصودشان از آن کلام، به کلام دیگری که پیش از آن گفته‌اند یا بعد از آن بیان خواهند کرد یا به معلومات عقلی مخاطب اتکا می‌کنند.

بر این اساس، برای فهم درست کلام هر گوینده‌ای باید بررسی کرد که او از کسانی است که در بیان مقصودش فقط از قرائن متصل بهره می‌گیرد یا از کسانی است که از قرائن منفصل لفظی یا عقلی نیز استفاده می‌کند.

(ب) روش قرآن در بیان مطالب

یکی از سؤال‌هایی که پیش از ورود به تفسیر قرآن و فهم معنای آیات آن مطرح است و مفسر باید پاسخ صحیح آن را بداند تا بر مبنای صحیح به تفسیر قرآن اقدام کند این است که قرآن با چه زبانی و با چه روشی با مردم سخن گفته است؟ آیا با زبان و روش خود مردم با آنان سخن گفته است؟ یا مطالبش را با زبان و روش ویژه و مخصوص خود بیان کرده است؟ اگر با زبان و روش ویژه‌ای غیر از زبان و روش مردم سخن گفته باشد، شرط ورود به تفسیر قرآن آگاهی از زبان و روش ویژه آن است، و کسی که به زبان و روش ویژه آن آگاه نباشد، از تفسیر قرآن عاجز است و سخن گفتن وی در تفسیر قرآن نارواست.

بر همین اساس، برخی گفته‌اند: تفسیر قرآن ویژه پیامبر ﷺ و امامان معصومین است و برای غیر آنان امکان ندارد و در عصر دسترسی نداشتن به آن بزرگواران، تفسیر صحیح و قابل اعتماد فقط تفسیر مبتنی بر روایات است و تفسیر غیر روایی اعتباری ندارد (برای آشنایی با طرفداران این نظریه و بیان و نقد دلایل آنها ر.ک: بابایی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۶۹-۳۱۰). ولی اگر قرآن در بیان مطالبش با زبان و روش معمول در میان مردم سخن گفته باشد،

غیر پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ نیز می‌توانند با روش عرفی و عقلایی (روش معمول انسان‌ها در فهم متون)، قرآن را تفسیر کنند و از سخن گفتن در تفسیر قرآن بدون روایت ممنوع نیستند. البته باید با زبان عربی فصیح که زبان قرآن است و روش عرفی و عقلایی (روش معمول انسان‌ها در فهم متون) آشنایی کامل داشته باشند.

از آیات و روایات فراوان استفاده می‌شود، هرچند آیات قرآن کریم بطون و تأویل‌هایی دارد که فراتر از فهم افراد عادی است و فقط راسخان در علم (پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ) می‌توانند به آنها دست یابند (ر.ک: آل عمران: ۷؛ عنکبوت: ۴۹؛ کلینی، ۱۴۱۳ق(ب)، ج ۸، ص ۲۱۲، ج ۴۸۵)، ولی معانی ظاهری نیز دارند که افراد آگاه به زبان عربی فصیح و اصول عقلایی محاوره می‌توانند آنها را بفهمند؛ زیرا در آیات و روایات فراوان، قرآن، هدایت و بیان برای مردم و آسان برای پندگیری از آن معرفی شده و انسان‌ها به استفاده از آن و تدبیر در آن و هدایت‌یابی و پندگیری از آن دعوت شده‌اند (ر.ک: قمر: ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰؛ آل عمران: ۱۳۸؛ ص: ۲۹؛ کلینی، ۱۴۱۳ق(الف)، ج ۲، ص ۵۷۳؛ نهج البلاغه، ۱۳۶۸، ص ۲۳۴ و ۳۳۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۷، ص ۲۰۹؛ حرّ عاملی، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۱۴۳، ج ۴۴). از این آیات و روایات با دلالت التزامی فهمیده می‌شود که خدای متعال در بیان این بخش از معانی قرآن برای مردم با زبان و روش خود آنان سخن گفته است، به‌ویژه آنکه روش خاصی از جانب خدای متعال و پیامبر و امامان معصوم ﷺ برای فهم قرآن بیان نشده، بلکه از برخی آیات استفاده می‌شود که خدای متعال، هر پیامبری را با زبان قومش فرستاده است: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم: ۴). قرآن را هم به زبان عربی نازل کرده است تا انسان‌ها آن را بفهمند: «أَنَا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف: ۲).

البته آیات و روایات دیگری نیز هست که ظاهر آنها بر اختصاص فهم قرآن به پیامبر و امامان معصوم ﷺ دلالت دارد؛ مانند «وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران: ۷)؛ «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمِ» (عنکبوت: ۴۹)؛ «أَمَّا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مِنْ حَوْطِ بِهِ» (کلینی، ۱۴۱۳ق(ب)، ج ۸، ص ۲۱۲، ج ۴۸۵). ولی با توجه به قرائن متصل و منفصل روشن است که این دسته از آیات و روایات به بطون و تأویل قرآن نظر دارند و منظور از آنها این است که تفسیر کامل قرآن و فهم همه معانی آیات، حتی معانی باطنی آنها به آن بزرگواران اختصاص دارد؛ زیرا اولاً، در درون خود آن آیات و روایات قرائنی است دالّ بر اینکه این آیات و روایات نسبت به فهم ظاهر قرآن شمول ندارند و به فهم کامل قرآن و باطن آن نظر دارند (ر.ک: بابایی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۹۹). ثانیاً – چنان‌که در فراز پیشین بیان شد – آیات و روایات فراوانی دلالت دارند بر اینکه فهم ظاهر آیات برای غیر پیامبر و امامان معصوم ﷺ نیز ممکن و میسر است و خدای متعال در بیان این بخش از معانی قرآن برای مردم، با زبان و روش خود آنان سخن گفته و این حاکی از آن است که این آیات و روایات نسبت به فهم ظاهر قرآن شمول ندارند. البته برخی به این آیات و روایات بر اختصاص فهم مطلق معانی قرآن به پیامبر و امامان ﷺ استدلال کرده‌اند، ولی استدلال آنان تمام نیست و این مقاله گنجایش نقل و نقد استدلال آنان را ندارد (برای اطلاع از چگونگی استدلال آنان و نقد آن ر.ک: بابایی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۸۳-۳۱۰؛ همو، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۰۵-۱۲۴؛ بابایی و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۴۶-۵۵).

بنابراین می‌توان گفت: قرآن ظاهری دارد و باطنی. فهم و تفسیر معانی باطن آن به پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام اختصاص دارد و پی بردن به آن برای دیگران جز از طریق روایات معتبر آن بزرگواران ممکن نیست؛ زیرا این قسم از معانی قرآن با زبانی ویژه و روشی فراعرفی بیان شده که فقط پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام به آن آگاهند. ولی فهم و تفسیر معانی ظاهر آن برای همه کسانی که با زبان عربی فصیح آشنا و علوم پیش‌نیاز تفسیر را فراگرفته باشند و از شرایط و مهارت لازم برای تفسیر برخوردار باشند میسر است؛ زیرا خدای متعال در قرآن کریم این قسم از معانی را برای انسان‌ها با زبان و روش خود آنان که زبان و روشی عرفی است بیان نموده؛ ولی - چنان‌که در مقدمه نخست بیان شد - روش انسان‌ها در بیان مطالب و تفهیم مقاصدشان به یکدیگر متفاوت است. برخی مقاصدشان را با الفاظ و عبارات، بدون هیچ ضمیمه‌ای و برخی با الفاظ و عبارات به ضمیمه خصوص قرائن متصل و برخی به ضمیمه قرائن متصل و منفصل - هر دو - بیان می‌کنند. پس درباره قرآن نیز باید بررسی شود که بیان آن بخش از معانی و مطالب آن که با زبان و روش مردم بیان شده به چه صورتی از صورت‌های یادشده است؛ با الفاظ و عبارات بدون قرائن یا به ضمیمه خصوص قرائن متصل یا به ضمیمه قرائن متصل و منفصل هر دو؟

کسانی که با قرآن و تفسیر آن آشنایی دارند و درصدد فهم معانی قرآن برآمده باشند به‌خوبی می‌دانند که قرآن کریم از کتاب‌هایی نیست که ابواب و فصولی دارند و در هر باب یا فصل تمام مطالب مربوط به یک موضوع را بیان کرده‌اند. فراوان دیده می‌شود که در یک آیه به موضوعی اشاره یا مطالبی کلی درباره آن بیان شده و قیود و قرائن و تفصیل جزئیات آن در آیات دیگر یا در روایات آمده است. با توجه به این ویژگی، معلوم می‌شود که آیات قرآن از قبیل کلام‌های دارای قرائن متصل و منفصل است و از این‌رو مفسران حال و گذشته نیز در تفسیر آیات - کم یا زیاد - به قرائن توجه داشته و معنا و مقصود آیات را با در نظر گرفتن قرائن بیان کرده‌اند. بر این اساس، ظهور آیات و مراد استعمالی آنها را باید با توجه به قرائن متصل آیات به‌دست آورد و مقصود خدای متعال از آیات را با توجه به قرائن منفصل تعیین و تبیین کرد.

ج) قرینه بودن معلومات عقلی نظری

از آنچه در دو مقدمه پیشین بیان شد، روشن گردید که آیات قرآن کریم از قبیل کلام‌های دارای قرائن متصل و منفصل است و سیره عقلا در فهم و تفسیر چنین کلام‌هایی توجه به قرائن متصل و منفصل آنهاست. حال باید بررسی کرد که آیا براهین عقلی و معلومات عقلی نظری نیز از قرائن منفصل کلام هستند که در تفسیر آیات و در فهم مراد خدای متعال از ظاهر آیات نیز لازم باشد به آنها توجه شود، یا از قرائن آیات نیستند و در فهم مراد خدای متعال از ظاهر آیات، بی‌نیاز از توجه به آنها هستیم.

در این‌باره با سه دلیل اثبات می‌شود که براهین عقلی و معلومات عقلی نظری نیز از قرائن منفصل کلام هستند و در تفسیر آیات باید به آنها نیز توجه شود:

یکم. دلیل عقلی

اگر معنایی که از ظاهر آیات فهمیده می‌شود با معلوم نظری حاصل از برهان عقلی آشکار مخالف باشد قطعاً خدای متعال آن معنا را از آیات اراده نکرده است؛ زیرا مطلبی که برهان عقلی آشکاری بر امتناع یا نفی آن باشد واقعیت ندارد و حق نیست، و محال است که خدای متعال از کلام خود مطلبی را که واقعیت ندارد و حق نیست اراده کرده باشد.

دوم. سیره عقلا

برای اثبات قرینه بودن معلومات عقلی نظری به دو صورت می‌توان به سیره عقلا استدلال کرد:

الف) کاشفیت ظهور کلام از مراد گوینده و اعتبار و حجیت آن مبتنی بر بنا و سیره عقلاست و عقلا ظهوری را که مخالف با برهان قطعی باشد کاشف از مراد گوینده قرار نمی‌دهند و آن را معتبر و قابل احتجاج نمی‌دانند، و با توجه به اینکه کاشفیت و اعتبار ظهور آیات قرآن نیز بر سیره عقلا مبتنی است، ظهور آیات نیز در صورتی که مخالف با معلوم نظری حاصل از برهان عقلی قطعی باشد کاشف از مراد خدای متعال نیست و نمی‌توان به آن احتجاج و استدلال کرد.

ب) خردمندان در گفت‌وگو با یکدیگر، معلومات عقلی نظری را نیز قرینه کلام خود قرار می‌دهند. هم‌گوینده در بیان مقصودش به عبارتی که همراه با معلومات عقلی نظری بر مقصودش دلالت داشته باشد اکتفا می‌کند و هم مخاطب برای پی بردن به مراد گوینده به معلومات عقلی نظری توجه می‌کند؛ و معنایی را که از ظاهر عبارتش فهمیده می‌شود اگر با معلوم عقلی نظری مخالف باشد مراد او نمی‌دانند و کلام را به معنایی که با معلوم عقلی نظری مخالف نباشد تفسیر می‌کنند.

با توجه به اینکه قرآن کریم با مردم به زبان و شیوه مکالمه خود آنان سخن گفته است، پی می‌بریم که در قرآن کریم نیز معلومات عقلی نظری قرینه منفصل آیات است و معنای آیات را باید با توجه به آن به‌دست آورد.

سوم. روایات

در بسیاری از روایات نقل شده از معصومان علیهم‌السلام مشاهده می‌شود که از ظهور آیات به استناد مخالفت آن با معلوم عقلی نظری صرف‌نظر شده و آیات به معنای مناسبی برای لفظ که با معلومات عقلی مخالفت ندارد تفسیر شده است. برای نمونه:

– شیخ صدوق با سند خویش از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده است که در بیان معنای «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّخُجُونَ» (مطففین: ۱۵) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ يَحِلُّ فِيهِ فَيُحْجَبُ عَنْهُ فِيهِ عِبَادُهُ، وَلَكِنَّهُ يَعْنِي: إِنَّهُمْ عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ مَخْجُوبُونَ؛ به‌راستی که خدای تبارک و تعالی به مکانی که در آن فرود آید و بندگانش در آن مکان از او در حجاب و پوشیده باشند، وصف نمی‌شود، لیکن مقصود این است که آنان از ثواب پروردگارش پوشیده و در حجاب‌اند» (صدوق، بی‌تا، ص ۱۶۲).

در این روایت به قرینه اینکه معلوم عقلی است که خدای متعال در مکان قرار نمی‌گیرد تا در آن مکان بندگان از رؤیت یا حضور در پیشگاه او در حجاب باشند، کلمه «عن ربهم» به «عن ثواب ربهم» تفسیر شده و اسناد «لمحجوبون» به «عن ربهم» اسناد مجازی و مجاز عقلی به‌شمار آمده است.

– در روایت دیگری از آن حضرت در تفسیر «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (فجر: ۲۲) نقل شده است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - لَا يوصفُ بِالْمَجْمَعِ وَاللَّهَابِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنِ الْأُنْتِقَالِ؛ إِنَّمَا يَعْنِي بِذَلِكَ وَجَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»؛ به‌راستی خدای عزوجل به آمدن و رفتن وصف نمی‌شود؛ [او] از انتقال (جابه‌جا شدن) برتر است. جز این نیست که [خدای تعالی] از آن آیه، «و فرمان پروردگارت آید» را قصد می‌کند (صدوق، بی‌تا، ص ۱۶۲).

در این روایت نیز به قرینه اینکه معلوم عقلی است که خدای متعال از آمدن و رفتن و انتقال و جابه‌جا شدن منزّه است، «وَجَاءَ رَبُّكَ» به «جاء امر ربك» تفسیر شده و اسناد «جاء» به «رَبُّكَ» اسناد مجازی و مجاز عقلی به‌شمار آمده است (برای مشاهده نمونه‌های دیگری از این قبیل روایات، رک: کلینی، ۱۴۱۳ق(الف)، ج ۱، ص ۱۳۳؛ صدوق، بی‌تا، ص ۱۳۲ و ۱۳۳، ح ۱۵؛ همان، ص ۱۴۹، ح ۱؛ همان، ص ۱۶۸، ح ۱ و ۲؛ همان، ص ۱۶۹، ح ۲؛ همان، ص ۳۱۹، ح ۱؛ همو، ۱۳۶۱، ص ۱۲، ح ۱ و ص ۱۸، ح ۱۶ و ص ۱۹، ح ۱ و ۲؛ عیاشی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۴۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۲۹۱، ح ۷؛ همان، ص ۳۴۴، ح ۴۵؛ همان، ج ۴، ص ۴، ح ۶؛ همان، ص ۵، ح ۸؛ همان، ص ۶۵، ح ۵ و ۶؛ همان، ج ۴، ص ۹۵، ح ۸۰؛ حویزی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۵، ح ۲۷۹؛ همان، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱۵ و ۱۶؛ همان، ج ۳، ص ۳۸۶، ح ۸۹؛ همان، ج ۴، ص ۱۴۶، ح ۱۳۱).

نتیجه

از مجموع این سه مقدمه به این نتیجه می‌رسیم که در تفسیر قرآن، پس از بیان ظهور آیات، طبق سیره عقلا که از جانب معصومان نیز رد نشده است، باید برای فهم مراد خدای متعال به قرائن مفصل، از جمله معلومات عقلی نظری حاصل از برهان‌های عقلی نیز توجه شود.

بررسی ادله بی‌نیازی فهم ظواهر قرآن از علوم عقلی

در مقاله‌ای که با عنوان «بی‌نیازی فهم ظواهر قرآن از علوم عقلی» منتشر شده، به وجوه متعددی از بی‌نیازی تفسیر قرآن از علوم عقلی و متوقف‌نبودن فهم مراد خدای متعال از آیات بر برهان‌های عقلی استدلال شده است. در اینجا آن وجوه را ذیل دو عنوان بررسی و نقد می‌کنیم:

الف) استلزام توقف فهم قرآن بر برهان‌های عقلی با نقصان آیات آن

نویسنده مقاله یادشده با اذعان به اینکه قضایای عقلی بدیهی مبنای عقلا در گفت‌وگوها و مفاهمه هستند و با تأکید بر اهمیت کارکرد عقل در فهم قرآن و روایات، به صورت مصباح بودن آن برای فهم معانی قرآن و تفسیر آن، استفاده از عقل در تفسیر آیات به‌مثابه یک منبع شناخت و توجه به برهان‌های عقلی به‌مثابه قرینه

صارف از ظهور آیات را نادرست و مستلزم نقصان عبارات قرآن دانسته و از این رو، توقف فهم مراد خدا از آیات بر برهان های عقلی را نفی کرده و در بیان آن گفته است: گرچه مخاطب قرآن همه مردمان عاقل هستند و دیوانگان و سفیهان خارج از حوزه خطاب اند، آیا ممکن است خداوند آیه ای را ناتوان از افاده مراد فرستاده باشد که فهم آن تا زمان مساعدت اصحاب برهان و تولیدات عقلی آنان معطل باشد؟ اینکه هر کسی مطالعات و دانش بیشتری داشته باشد از هر متنی استفاده بیشتری می کند و اینکه اهل تفکر و تعقل انتزاع ها و استفاده های بیشتری از آیات کتاب خدا دارند، جای بحث ندارد، بلکه مسئله، توقف فهم مراد قرآن بر برهان های تولید عقل بشری یا عدم توقف است. بعضی از مفسران معتقدند: افزون بر بدیهیات عقلی که در نهاد هر انسانی وجود دارد و زیرساخت فهم را فراهم می کند، برای فهم مراد برخی آیات، نیازمند برهان های تولیدی عقل بشری نیز هستیم و خدای متعال با اتکا به آن برهان ها، آیاتی را نازل کرده است! با همین مبنا مفسران متکلم و فیلسوف، آیاتی را که ظاهرشان مخالف برهان های آنها بوده، تأویل کرده اند. به نظر علامه طباطبائی این روش باطل است و با مبانی قرآن شناخت ایشان نمی سازد (ر.ک: طباطبائی، بی تا، ج ۱، ص ۶)، رهبران مکتب اعتزال و اشعری گرا مظهر افراطی این ادعا هستند که با استناد به برهان های ادعایی، مراد آیات را به نفع خود جهت داده اند.

نویسنده درصدد نفی جایگاه عقل در فهم قرآن نیست و ظاهری گری و جمود بر الفاظ قرآن را باطل می داند، ولی بر آن است که نشان دهد خداوند آیات کتابش را ناقص نازل نکرده است تا فهم آن گزاره ها به ضمیمه کردن مدرکات عقل نظری بشر وابسته باشد، بلکه مراد الهی همان است که انسان عاقل با فطرت سالم می فهمد. و در بیان کارکرد عقل در تفسیر نیز پس از ذکر نقش عقل در تفسیر به مثابه منبع، گفته است:

اگر کسی این قسم از تفسیر را راه فهم مراد خدا از آیات بداند، در واقع به مخاطبان خود القا می کند که تا تولیدات عقل نظری یا علمی را که خود «علوم برهانی» نامیده اند، فرانسیند، دست کم - در بخشی از آیات قرآن، مراد خدا قابل دریافت نیست و ظواهر قرآن حجت نبوده و دلالت تامی بر مراد ندارد (ر.ک: میرعرب، ۱۳۹۸، ص ۱۲۲).

بررسی

چنان که در مقدمه نخست گذشت، گرچه انسان ها گاهی برای بیان مطالبشان و تفهیم مقصودشان به یکدیگر فقط از الفاظ و عبارات بدون هیچ قرینه ای استفاده می کنند، ولی غالباً الفاظ و عبارات را به ضمیمه قرائن، دال بر مقصودشان قرار می دهند. در استفاده از قرائن نیز هر چند دسته ای از آنان فقط از قرائن متصل بهره می گیرند و کلام آنان قرائن منفصل ندارد، ولی دسته ای از آنان از قرائن منفصل نیز کمک می گیرند؛ به این صورت که گاه برخی موضوعات مهم را نخست به صورت کلی و سر بسته مطرح می کنند و درباره اهمیت و آثار آن سخن می گویند و سپس در زمان و محل مناسب دیگری - البته پیش از زمان عملیاتی شدن آن - به تفصیل و بیان اجزا و شرایط آن

می‌پردازند، و گاه کلامی را که مدلول آن مردد بین چند احتمال است یا ظاهر در معنایی است که مراد آنان نیست، بیان می‌کنند و برای تعیین مقصودشان از آن کلام، به کلام دیگری که پیش از آن گفته‌اند یا بعد از آن بیان خواهند کرد یا به معلومات عقلی مخاطب اتکا می‌کنند و بر این اساس، می‌توان گفت: ضمیمه کردن قرائن منفصل به کلام نیز از سیره عقلاست.

نیز چنان‌که در مقدمه دوم بیان شد، در قرآن کریم معارف، احکام و سایر مطالب دینی الفاظ و عبارات آیات با قرائن متصل و منفصل لفظی و غیر لفظی بیان شده است و از این رو مفسر در فهم معانی و تفسیر آیات، پس از آنکه با شناخت مفاهیم عرفی و ساختار ادبی کلمه‌ها و جمله‌ها و توجه به قرائن متصل، ظهور آیات را به‌دست آورد، باید از قرائن منفصل - آیات چه لفظی و چه غیر لفظی - نیز تفحص کند و با توجه به قرائن منفصل، مراد خدای متعال از آیات را کشف و بیان نماید. این روش، یعنی بیان مطالب توسط الفاظ و عبارات با قرائن متصل و منفصل لفظی و عقلی و به تبع آن، فهم ظاهر آیات با توجه به قرائن متصل و کشف مراد خدای متعال از آیات با توجه به قرائن منفصل - از جمله معلومات عقلی نظری - روشی معمول و مقبول نزد عرف و عقلاست. کلامی که با قرائن منفصل بیانگر مقصود گوینده باشد نیز کلامی تام و بین است و لزوم توجه به قرینه منفصل عقلی کلام برای فهم معنا و مقصود گوینده آن نزد عرف و عقلا نقصان کلام شمرده نمی‌شود. بر این اساس، آیه‌ای که لفظ و عبارت آن به تنهایی برای بیان مقصود خدای متعال کافی نباشد ولی با توجه به قرائن متصل و منفصلش بیانگر مقصود خدای متعال باشد ناتوان از افاده مراد و معطل نیست تا اشکال شود که آیا ممکن است خداوند آیه‌ای را ناتوان از افاده مراد فرستاده باشد که فهم آن تا زمان مساعدت اصحاب برهان و تولیدات عقلی آنان معطل باشد؟

چنان‌که گفته شد، روش قرآن بیان مطالب با لفظ و عبارت آیات - به‌تنهایی - نیست، مطالب با لفظ و عبارت آیات به ضمیمه قرائن متصل و منفصل لفظی و غیر لفظی بیان شده است. و اگر چنین نباشد باید آیه‌ای که به قرینه آیات دیگر مقصود خدای متعال را بیان می‌کند و آیه‌ای که به قرینه تبیین پیامبر و اوصیای آن حضرت و روایات آنان بیانگر مقصود خدای متعال است و به تنهایی برای بیان مقصود خدا کافی نیست از آیات ناتوان از افاده مراد و معطل تا زمان نزول آیات دیگر یا معطل تا زمان تبیین پیامبر و اوصیای آن حضرت شمرده شود، و حال آنکه هیچ‌کس حتی خود مستشکل، این‌گونه آیات را ناتوان از افاده مراد و معطل نمی‌دانند.

وی در ادامه سخن برای تأیید مدعای خود، از اعتقاد بعضی از مفسران به اینکه در فهم مراد برخی آیات، نیازمند برهان‌های تولیدی عقل بشری نیز هستیم، یاد کرده و در ابطال آن گفته است: با همین مبنا مفسران متکلم و فیلسوف آیه‌ای را که ظاهرشان مخالف برهان‌های آنها بوده، تأویل کرده‌اند.

به نظر علامه طباطبائی این روش باطل است و با مبانی قرآن‌شناخت ایشان نمی‌سازد. ولی این ابطال وی نیز قابل مناقشه است؛ زیرا نیاز به برهان عقلی در فهم مراد برخی آیات و - به تعبیر دقیق‌تر - لزوم توجه به برهان عقلی در فهم مراد برخی آیات امری است و تأویل و تطبیق آیات به اعتقادات خود بر اساس برهان‌های پنداری

(اموری که برهان پنداشته می‌شوند، ولی در واقع برهان نیستند) امری دیگر. روشی که نادرست است و مرحوم علامه نیز آن را باطل دانسته، تأویل و تطبیق آیات به اعتقادات خود بر اساس برهان‌های پنداری است؛ اما مراد ندانستن ظاهر آیه‌ای که برهان عقلی برخلاف آن است، روشی صحیح است و ناگزیر باید آن را پذیرفت؛ زیرا معقول نیست که خدای متعال از کلامش معنایی را اراده کرده باشد که برهان عقلی بر امتناع آن وجود دارد و مرحوم علامه نیز نه تنها آن را صحیح دانسته و پذیرفته، بلکه خود، برخی آیات را با همین روش تفسیر کرده است. برای نمونه، در تفسیر «وَاللّٰهُ رَبُّهَا نَاطِرُهُ» (قیامت: ۲۲) گفته است: مراد از نظر کردن به خدای تعالی، نظر کردن حسی که با چشم جسمانی انجام می‌شود، نیست؛ چون برهان‌های قطعی بر محال بودن آن در حق خدای تعالی قائم است، بلکه مراد، نظر قلبی و دیدن قلب به وسیله حقیقت ایمان است؛ چنان که برهان [ذهن را] به این معنا سوق می‌دهد (طباطبائی، بی تا، ج ۲۰، ص ۱۱۲).

با توجه به آنچه گفته شد، پاسخ سخن پایانی مستشکل در نفی منبع بودن عقل در تفسیر قرآن نیز روشن است؛ زیرا - وقتی با بیانی که گذشت - معلوم شد که روش قرآن بیان مطالب با الفاظ به ضمیمه قرائن، چه متصل، چه منفصل، چه لفظی و چه عقلی است، روشن است که حجیت ظاهر هر آیه و کاشف بودن آن از مراد خدای متعال منوط به فحص از قرائن منفصل و از جمله برهان‌های عقلی مرتبط با آن است. پس اگر با فحص احراز شد که قرینه‌ای منفصل و از جمله برهانی عقلی برخلاف آن نیست، آن ظاهر حجت و دلالتش بر مراد خدا تام است، و اگر برهان عقلی برخلاف آن بود معلوم می‌شود آن ظاهر مراد خدا نیست و با توجه به آن برهان و سایر قرائن، معنای آیه کشف می‌شود و آیه نسبت به آن معنا حجت و دلالتش بر مراد خدا بودن آن معنا تمام است. پس در هیچ صورتی از لزوم توجه به برهان عقلی در فهم معنا و مقصود آیات مشکلی پدید نمی‌آید، بلکه با توجه به آن، فهم صحیح معنای آیات و مراد خدای متعال حاصل می‌شود.

(ب) نور مبین و تبیان بودن قرآن

دلیل دیگری که نویسنده مقاله یاد شده بر بی‌نیازی فهم ظواهر قرآن از علوم عقلی و توقف نداشتن فهم مراد خدا از آیات بر برهان‌های عقلی آورده، «نور مبین» و «تبیان» بودن قرآن است؛ به این بیان که اگر برهان‌های عقلی قرینه‌ای برای فهم معنای آیات و مراد خدای متعال از آیات به حساب آید، لازم می‌آید که نور و تبیان بودن قرآن منوط به کمک عقل و متوقف بر آگاهی از برهان‌های عقلی باشد و قرآن به‌تنهایی نور و تبیان نباشد، و حال آنکه خدای متعال قرآن را «نور مبین» و «تبیان» برای هر چیزی معرفی کرده است (نساء: ۱۷۴؛ نحل: ۸۹). پس باید ملتزم شویم هر معنایی که ظواهر آیات بر آن دلالت دارد مراد است و ظواهر قرآن به‌منزله نصوص است و دلالتش بر آنچه می‌نماید، اطمینان‌بخش است؛ زیرا اگر جز این باشد و در ظواهر قرآن معنایی خلاف آن محتمل دانسته شود، قرآن با تاریکی‌ها قرین می‌شود و در این صورت، دیگر «نور»، «تبیان»، «بیان» و «مبین» نخواهد بود؛ زیرا مخاطب همواره نگران است که شاید این معنایی که از ظاهر مبین آیه برمی‌آید مراد نباشد.

اگر تجویز شود احکام و مدرکات عقل قرینه کلام به حساب آید و بدین طریق، ظواهر آیات تأویل شود، می‌توان مدعی شد که نور بودن، حق بودن و باطل نبودن ویژه قرآن نیست، بلکه همه کتاب‌ها در همه فنون و تمام کتاب‌های تحریف شده ادیان این‌گونه‌اند؛ زیرا هرگاه در آنها مطلبی یافت شود که پسند عقل نیست، جا دارد گفته شود که ظواهر آن مراد نیست و همان‌گونه که عقل و مدرکاتش قرینه‌ای بر ظواهر قرآن است، قرینه بر ظواهر آن کتاب‌ها نیز هست. برای نمونه اگر در کتاب‌های تحریف شده ادیان می‌خوانیم که خداوند شبی را تا صبح با حضرت یعقوب کشتی گرفت و سرانجام مغلوب شد، آیا می‌پسندیم گفته شود که ظواهر این کلمات مراد نیست؛ زیرا نه کشتی گرفتن شأن خداست و نه مغلوب شدنش معقول است. پس مراد از کشتی گرفتن خدا با یعقوب، آزمون‌های مکرر اوست؛ یعنی خداوند پی‌درپی یعقوب را آزمود و او از هر آزمون پیروز برآمد و تمام این ظواهر از باب تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز است. اگر به دیده انصاف بنگریم، آیا تفاوتی میان توجیه یادشده در مثال، با توجیه موجود در آیه ۲۲ سوره قیامت وجود دارد که گفته‌اند: مراد از نگریستن به خدا، نگریستن به نعمت‌های اوست؛ زیرا عقل و مدرکات عقلی این‌گونه قضاوت می‌کنند!

بررسی

چنان‌که در بررسی دلیل پیشین گفته شد، در کتاب *قواعد تفسیر تبیین* و اثبات شده است که روش قرآن بیان مطالب با لفظ و عبارت آیات به تنهایی نیست. بیان مطالب با لفظ و عبارت آیات به ضمیمه قرائن متصل و منفصل لفظی و غیر لفظی صورت می‌گیرد و این روش بیان، روشی معمول و معروف نزد عقلا نیز هست و بر این اساس، وصفی که برای قرآن از حیث بیان مطالب و دلالت بر معانی ذکر می‌شود مانند اوصاف «نور مبین»، «بیان» و «تبیین» بودن آن برای هرچیز، وصف عبارات آن به ضمیمه قرائن است، نه وصف عبارات آن به تنهایی؛ زیرا روشن است کتابی که با الفاظ و قرائن، مطالب و مقاصدش را بیان می‌کند، معقول نیست نور مبین و تبیین بودنش برای هر چیز، وصف الفاظ و عباراتش بدون قرائن باشد و در این صورت، لزوم کمک‌گرفتن از عقل و توجه به معلومات و برهان‌های عقلی در فهم معنا و مقصود آیات - که یکی از قرائن منفصل آیات است - نه با اینکه خدای متعال قرآن را نور مبین، بیان و تبیین برای هرچیز معرفی کرده است منافات دارد و نه با حجت بودن ظواهر آیات؛ زیرا هم آن اوصاف برای قرآن با توجه به قرائن آن است و هم حجیت ظاهر آیات با در نظر گرفتن قرائن آنهاست.

کسانی که ظاهر قرآن را حجت می‌دانند و بر آن استدلال کرده‌اند نیز منظورشان حجیت ظاهر آیات با توجه به قرائن متصل و پس از فحص از قرائن منفصل و احراز نبودن قرینه‌ای برخلاف آن است. ظهور آیات را با توجه به قرائن متصل به‌دست می‌آورند و اگر قرینه‌ای - منفصل چه نقلی معتبر و چه عقلی قطعی - برخلاف آن ظاهر باشد، آن ظاهر را معنای آیه و مراد خدای متعال نمی‌دانند و می‌کوشند معنا و مراد آیه را از عبارت آیه با در نظر گرفتن مجموع قرائن متصل و منفصل آن کشف کنند.

شگفت است که مستدل، ضمن بیان ادله بی‌نیازی فهم مراد قرآن از علوم عقلی، برای تأیید مدعایش به برخی سخنان *آیت‌الله خوئی* و *آیت‌الله جوادی* در حجیت ظواهر قرآن استناد کرده است، به گونه‌ای که تصور می‌شود ایشان نیز به مدعای او قائل بوده‌اند (ر.ک: میرعرب، ۱۳۹۸، ص ۱۳۰)، ولی به دیدگاه صریح آنان در منبع بودن عقل برای تفسیر و مقدم بودن بودن مطلبی که با عقل برهانی اثبات شده بر ظاهر قرآن (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵۷) و لزوم توجه به قرائن متصل و منفصل - از جمله برهان عقلی در فهم معنا و تفسیر قرآن - (ر.ک: خوئی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۶۹-۲۷۰) توجه نکرده است. همچنین به برخی از سخنان علامه طباطبائی نیز برای تأیید دیدگاهش استناد کرده است، و حال آنکه ایشان نیز در تفسیر آیات، به برهان عقلی توجه می‌کند و به استناد برهان عقلی، ظاهر آیه را معنا و مراد خدا نمی‌داند و معنای دیگری را برای آیه بیان می‌کند (طباطبائی، بی‌تا، ج ۲۰، ص ۱۱۲).

اما این گفته که اگر قرینه کلام بودن مدرکات عقل تجویز شود می‌توان مطالب ناپسند عقل در کتاب‌های تحریف شده ادیان را نیز توجیه و تأویل کرد و آنها را نیز نور و حق دانست و نور بودن، حق بودن و باطل نبودن را ویژه قرآن ندانست، در صورتی درست است که ظاهر عباراتی از آن کتاب‌ها که مخالف برهان عقلی است، مانند عبارات قرآن، قابل حمل بر مجاز، استعاره، کنایه و قابل توجیه و تأویل عقل‌پسند باشد. ولی اگر غیر عقلانی بودن برخی از عبارت‌های آن کتاب‌ها به گونه‌ای صریح باشد که از نظر عرفی حمل آنها بر مجاز، استعاره، کنایه و مانند آن نادرست باشد و راهی برای توجیه و تأویل عرف‌پسند و عقلاپذیر آنها نباشد، آن گفته صحیح نیست؛ زیرا شرط صحت کلام و حق بودن آن، این است که اگر قرینه‌ای عقلی بر مراد نبودن ظاهر آن دلالت کند و - به اصطلاح - صارف از ظهور آن باشد، کلام بر معنای دیگری که اراده شدن آن از کلام در چهارچوب ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره پذیرفتنی باشد دلالت کند و حمل کلام بر آن مستهجن نباشد؛ چنان که برای عبارت‌هایی از قرآن که برهان عقلی صارف از ظهور آنهاست چنین معنایی وجود دارد. ولی در کتاب‌های تحریف شده ادیان (کتاب‌های - به اصطلاح - مقدس مسیحیان و یهودیان) هر چند ممکن است برخی از عبارت‌های آنها که برهان عقلی برخلاف ظاهر آنهاست قابل تأویل به معنایی عرف‌پسند و عقلاپذیر باشد، ولی عبارت‌هایی غیرعقلانی نیز در آنها مشاهده می‌شود که هیچ راهی برای توجیه و تأویل عرف‌پسند و عقلاپذیر آنها نیست. برای نمونه، در بیان خارج شدن آدم و حوا از بهشت، در تورات چنین آمده است:

خدا به آدم اجازه داد که از تمام میوه‌های بهشت بخورد، جز از میوه درخت معرفت خیر و شر و به او گفت: اگر روزی از این درخت بخوری می‌میری... ماری آمد و زرش حوا را به آن درخت دلالت و آنها را به خوردن از میوه آن تشویق کرد و به آنان گفت: شما با خوردن از میوه این درخت نمی‌میرید، بلکه چون خدا آگاه بوده به اینکه اگر از این درخت بخورید چشمانتان باز می‌شود و خوبی و بدی را می‌شناسید شما را از خوردن میوه آن نهی کرده است. پس زمانی که از میوه آن درخت خوردند چشمانشان باز شد و فهمیدند که برهنه هستند و خودشان را با پوششی پوشاندند و در این حال، آواز خدا را شنیدند که به هنگام نسیم روز در باغ می‌خرامید. آدم و همسرش

خود را در میان درختان پنهان کردند. خدا آدم را صدا زد که کجایی؟ جواب داد: آواز تو را شنیدم؛ چون برهنه بودم خود را از تو پنهان کردم. خدا گفت: که تو را گفت برهنه‌ای؟ آیا از درختی که تو را امر فرمودم از آن نخوری، خوردی؟ آدم گفت: زنی که از برای بودن با من، دادی از آن درخت به من داد که خوردم. خدا به زن گفت: این چه کاری بود که مرتکب شدی؟ زن گفت: مار مرا اغوا کرد... (ر.ک: پیدایش ۳: ۱-۱۸).

در این گزارش، خدای متعال دروغگو، بازدارنده از معرفت و ناآگاه به حال بندگانش معرفی شده است؛ زیرا طبق این گزارش، خدا برای اینکه آدم و همسرش را از درخت معرفت و دست یافتن به شناخت خوبی و بدی باز دارد به او گفته است: اگر از این درخت بخورید می‌میرید و آدم و همسرش از آن درخت خورده‌اند و نمرده‌اند! و خدا در بهشت راه می‌رود و آواز می‌خواند و از اینکه آدم و حوا از درخت معرفت خورده‌اند، آگاهی ندارد! و هیچ توجیه و تأویل عرف‌پسند و عقلاپذیر برای این گزارش مخالف عقل متصور نیست.

همچنین در کتاب مقدس اخبار متناقض یا متضادی وجود دارد که به هیچ وجه قابل جمع عرفی و عقلایی نیست. برای نمونه، محل وفات هارون برادر حضرت موسی علیه السلام به دو صورت مختلف و در دو مکان متفاوت گزارش شده است که چون آن دو مکان فاصله زیادی با یکدیگر دارند، راهی برای جمع عرفی آنها نیست. در یکجا چنین آمده است:

پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از قادش کوچ کرده، به کوه هور رسیدند و خداوند موسی و هارون را در کوه هور نزد سرحد زمین ادوم خطاب کرده، گفت: هارون به قوم خود خواهد پیوست... پس موسی به کاری که خداوند او را امر فرموده بود، عمل کرده است. ایشان در نظر تمامی جماعت به فراز کوه هور برآمدند و موسی لباس هارون را بیرون کرده، به پسرش العازار پوشانید و هارون در آنجا بر قله کوه وفات یافت و موسی و العازار از کوه فرود آمدند و چون تمامی جماعت دیدند که هارون مرد، جمیع خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند (اعداد ۲۰: ۲۲-۲۹).

در جای دیگر گفته شده است: «و بنی اسرائیل از بیروت بنی یعقان به موسیره کوچ کردند و در آنجا هارون مرد و در آنجا دفن شد و پسرش العازار در جایش به کهانت پرداخت» (تثنیه ۱۰: ۶).

در گزارش نخست، حضرت هارون در کوه هور وفات کرده و در گزارش دوم آن حضرت در موسیره از دنیا رفته است و فاصله آن دو مکان هفت منزل - به اصطلاح قدیم - بیان شده است؛ زیرا کتاب «اعداد» مسیر حرکت بنی اسرائیل از مصر تا فلسطین را این گونه شرح داده است: آنها در روز پانزدهم از ماه اول، یعنی یک روز بعد از پسخ، از شهر رمسیس مصر خارج شدند... و پس از حرکت از رمسیس، قوم اسرائیل در سوکوت اردو زدند و... از حشومنه به موسیره، از موسیره به بنی‌یعقان، از بنی‌یعقان به حورالجدجاد، از حورالجدجاد به یطبات، از یطبات به عبرونه، از عبرونه به عصیون جابر، از عصیون جابر به قادش (در بیابان صین)، از قادش به کوه هور (در مرز سرزمین ادوم)، و وقتی در دامنه کوه هور بودند، هارون... در آنجا وفات یافت (اعداد ۳۳: ۳-۳۹). گفته‌اند: *دانشنامه جودائیکا* (دانشنامه‌ای ۲۶ جلدی به زبان انگلیسی در معرفی یهودیان و باورهای آنان، تألیف پژوهندگان یهودی) نیز فاصله این دو مکان را هفت مرحله گزارش کرده است (ر.ک: تثنیه ۱: ۴۶).

بنابراین، آن کتاب‌ها با قرآن متفاوت هستند و بسیاری از عبارات غیرعقلانی آنها را نمی‌توان با قرینه برهان عقلی به معنایی عرف‌پسند و عقلاپذیر تفسیر کرد، گرچه اگر می‌شد عبارات آن کتاب‌ها را نیز با قرینه قراردادن برهان عقلی به معنایی عرف‌پسند و عقلاپذیر تفسیر کرد. نتیجه‌اش دفع اشکال تناقض یا تضاد و غیر عقلانی‌بودن از آن کتاب‌ها بود، نه بطلان قرینه بودن برهان عقلی برای فهم معنای آیات.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله بیان شد، نتیجه می‌گیریم که سیره عقلا و روش انسان‌ها در بیان مطالب و انتقال مقاصدشان به یکدیگر استفاده از الفاظ و عبارات به ضمیمه قرائن است. هم گویندگان و نویسندگان در بیان مطالبشان، کلام و عبارتشان را به ضمیمه قرائن، دال بر مقصودشان قرار می‌دهند و هم مخاطبان کلام، مقصود صاحبان سخن را از کلام و عبارت آنان با توجه به قرائن به‌دست می‌آورند. البته دسته‌ای از آنان همیشه یا گاهی به استفاده از قرائن متصل اکتفا می‌نمایند، ولی گروهی از آنان به قرائن منفصل نیز اتکا می‌کنند و کلامشان دارای قرائن منفصل نیز هست. قرآن کریم نیز گرچه بطون و تأویل‌هایی فراتر از فهم افراد عادی دارد، ولی در بیان معانی ظاهر برای مردم با روش خود آنان سخن گفته و بر این اساس، بسیاری از آیاتش طبق سیره عقلا، افزون بر قرائن متصل، دارای قرائن منفصل نیز هست و در فهم و تفسیر آنها باید به قرائن منفصل آنها نیز توجه کرد. از جمله قرائن منفصل، معلومات عقلی نظری است که در تفسیر آیات، توجه به آنها نیز لازم است و لزوم توجه به آنها در تفسیر آیات، نه مستلزم نقصان عبارات قرآن است و نه با نور مبین و تبیان بودن قرآن منافات دارد.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۶۸، ترجمه فیض الاسلام، تهران، فیض الاسلام.
- کتاب مقدس، ۲۰۰۲، ترجمه قدیم، چ سوم، لندن، ایلام.
- آقابزرگ تهرانی، محمدحسن، بی تا، *التریعة الی تصانیف الشیعة*، بیروت، دارالاضواء.
- بابایی و دیگران، ۱۳۷۹، *روش شناسی تفسیر قرآن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تهران، سمت.
- بابایی، علی اکبر، ۱۳۸۱، *مکاتب تفسیری*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تهران، سمت.
- _____، ۱۳۹۴، *قواعد تفسیر قرآن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تهران، سمت.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، *تسبیح، تفسیر قرآن کریم*، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۹۰، *تسبیح، تفسیر قرآن کریم*، قم، اسراء.
- حرّ عاملی، محمدبن حسن، بی تا، *وسائل الشیعة*، تهران، المكتبة الاسلامية.
- حویزی، عبدعلی، بی تا، *تفسیر نور الثقلین*، قم، دارالکتب العلمیه.
- حیدری، علی نقی، بی تا، *اصول الاستنباط*، قم، مکتبه المفید.
- خوبی، سید ابوالقاسم، ۱۴۰۸ق، *البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالزهراء.
- _____، ۱۴۱۷ق، *الهدایة فی الأصول*، قم، مؤسسه صاحب الامر.
- _____، ۱۴۱۹ق، *محاضرات فی اصول الفقه*، به قلم محمد اسحاق فیاض، قم، دارالهادی.
- صدوق، محمدبن علی بن بابویه، بی تا، *التوحید*، قم، جامعه مدرسین.
- _____، ۱۳۶۱، *معانی الاخبار*، قم، اسلامی.
- طباطبائی، سید محمدحسین، بی تا، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین.
- طوسی، محمدبن حسن، ۱۳۷۶، *العدة فی اصول الفقه*، قم، بی تا.
- عباشی، محمدبن مسعود، بی تا، *تفسیر العیاشی*، تهران، المكتبة العلمية الاسلامية.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۱۳ق (الف)، *اصول الکافی*، بیروت، دارالاضواء.
- _____، ۱۴۱۳ق (ب)، *روضه الکافی*، بیروت، دارالاضواء.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مظفر، محمدرضا، ۱۳۶۸، *اصول الفقه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- معین، محمد، ۱۳۷۱، *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر.
- میرعرب، فرج الله، ۱۳۹۸، «بی نیازی فهم ظواهر قرآن از علوم عقلی»، *فلسفه و الهیات*، ش ۹۴، ص ۱۱۹-۱۴۳.
- نراقی، محمدمهدی، ۱۳۹۰، *انیس المجتهدین فی علم الأصول*، قم، بوستان کتاب.